

در آن ناحیت گردد و حال شهر و روستا و آبادانی و ویرانی ببینند و از هر کس آنچه می‌گویند در معنی مقطع و عامل بشنود و خبر حقیقت باز آرد.^۱

در دایرة المعارف فارسی، دیوان اشراف چنین تعریف شده است: لفظ اشراف که در عربی به معنی از بالا به فرود نگریستن است، تا حدی وظیفه شرف را معلوم می‌دارد. این وظیفه به قول مؤلف میاست نامه (فصل نهم) عبارت از این است که مشرف آنچه به درگاه رود می‌داند و به وقتی که داند و حاجت افتد، می‌نماید.^۲

رئیس دیوان در هر شهری و ناحیه‌ای نماینده و نایبی داشته است نرشخی در تاریخ بغداد دیوان اشراف را در ردیف دیوانهای دهگانه بخارا نام برده است. از عبارت بیهقی که در ذکر تجدید وزارت خواجه حسن میمندی نام مشرفان درگاه را به مناسبت در ردیف خازنان سلطان آورده پیداست که امور دستگاه وزارت نیز از اشراف و نظارت آنها خارج نبوده است. از دوره صفویه به بعد، مشرف معنی محدودتری پیدا می‌کند. چنان که در آثار عهد صفویه القاب «اشراف طویله» و «مشرف خزانه» در بین عناوین دیده می‌شود، و در این اواخر به معنی سباش و کسی که بهره سالکانه را از رعیت می‌گیرد اطلاق شده است.

بطور کلی دستگاه جاسوسی در عصر غزنویان بسیار وسیع و قوی بود. ولی سلاطین سلجوقی به سازمان برید و دیوان اشراف توجه چندانی نداشتند. برتلس در شرح حال ناصر خسرو، به سازمان جاسوسی آن دوران اشاره می‌کند و می‌نویسد: «بنداری در ذکر فتنه اسماعیلیان در آخر قرن یازدهم (یعنی دعوت جدید)، از قول انوشیروان وزیر سلجوقی، سوجباتی را که باعث چنین بدبختی برای کشور شد، یاد می‌کند. به عقیده انوشیروان، چون سلجوقیان دستگاه «صاحب برید» نداشتند، حسن صباح و یاران اسماعیلی توانستند در طی سالیان دراز، دست به تبلیغات سری بزنند و در خفا، آن همه شورش و آشوب را بر پا نمایند. این شبکه جاسوسان (که آنها را صاحب خبر و مشرف هم می‌گفتند) به واسطه تضادی که در اصل استبداد اشرافی عباسیان و غزنویان پدید آمده بود به وجود آمد، از یک سو مالکیت عمده را بر اراضی بسط و گسترش می‌داد و از سوی دیگر می‌کوشید حقوق و امتیازات اشراف صاحب زمین را محدود سازد. سلاطین غزنوی همیشه سازمانی از عمال سری خود داشتند که بر اوضاع مالی و کشاورزی کشور وصول و ایصال خراج و خزانه و حسن عمل کارگران دولت و مردم نظارت می‌کرد. درباریانی مانند بیهقی اهمیت فراوانی برای این سازمان قایل بودند و توصیه می‌کردند که به جاسوسان رسمی حقوق گزاف داده شود تا به دولت وفادار بمانند و پیاپی خبر برسانند سیستم جاسوسی در عهد غزنویان سرتاسر کشور را فراگرفته بود.

بنداری گوید: نظام الملك الب ارسلان را اندرز می‌داد که همچون شهریاران پیشین سیستم جاسوسی را در کشور برقرار نماید. اما الب ارسلان به واسطه نجابت فطری که داشت، این پیشنهاد را رد کرد... به نظر برتلس از میان رفتن شغل صاحب برید در عهد سلجوقیان، تنها نتیجه ظاهری عدم تمکز دولت بود. تعطیل دستگاه جاسوسی خود به

خود نمی توانست به تجدید فعالیت اسماعیلیان و شورش آخر قرن یازدهم منجر گردد.^۱
 ... با این همه فرمانروایان سلجوقی اگر چه شبکه جاسوسی نداشتند و چون محمود
 به قتل عام ملحدان اهتمام نمی ورزیدند، هرگز نمی توانستند سؤقتیهای حجت یعنی پیشوای
 فرقه اسماعیلی را نادیده بگیرند. چنان که بارها ناصر خسرو از زجر و آزارهایی که از عمال
 حکومت سلجوقی دیده، در دیوان خود یاد می کند.

بر سن چراگماشته خیره چندین هزار مست بر آشفته؟

من رانده زخانمان به دینم زینست عد و دوصد هزارم^۲

نویسنده (احق‌الصدور) در تاریخ آل سلجوقیان تا حدی به مسئولیت و نقش رسولان و
 سنیان در دیگر کشورها اشاره می کند و می نویسد: «... چون پادشاه از کار دشمن آگاه نبود
 تدبیر او نتواند. و چنانکه حال خود مضبوط دارد، از حال دشمن باخبر باید بود، که شطرنج باز
 چندانکه بازی خویش بیند، بازی خصم را هم نگیرد. و اسباب ظفر و پیروزی دشمن بسیار
 است، یکی اسید غنیمت که در دل سپاه افتد، دوم کینه که در سینۀ لشکر به غایت رسد،
 سوم ترس و بیم که در دل سپاه دشمن افتد و چهارم اسید صلح که نیتهای ایشان مست کند و
 کینه‌ها کم گرداند، پنجم که رسولی عاقل و سخندان برود اگر روی آشتی بیند به نهنان لشکر،
 جانبین، از دشمنی آشتی خواهد تا او بدنیت شود و از کارها تغافل زند و نهانش خلاف
 آشکار شود. و رسول نباید که سلیم طبع و شرمگین بود یا می دوست یا خواسته دوست،
 پارسا و سخنگوی و دوست شاه باید تا ز شمار لشکر دشمن و نیک و بد و دخل و خرج او برسد
 و معلوم گرداند و دشمن را بترساند و بر زبان براند که پادشاه می گوید من نمی خواهم که
 سبب فتنه و خون ریختن من باشم، نیز نمی دانم که ترا آسوخ که مرا دشمن گیری، که
 بزرگان گفته اند دانا آن بود که دشمن را دوست کند، نه دوست را دشمن. و من از آنهایم
 که مرا دشمن خویش نباید کردن که مرا سپاه کاسکار و خواسته بسیار است و دستوران دانا
 و مبارزان توانا دارم. اگر دشمن از این سخن خشم گیرد... از هنر و دانشی او آسن باش که
 خشم اندیشه ببرد و کارها بر اندیشه باز توان یافت و از بسیاری عدد پاک مدار که بزرگان
 گفته اند از دشمن هم پشت قومی، نه از دشمن بسیار...»^۳

رسیدگی موضع دیوان استیفاء مرو: چنان که گفتیم مأسوران دیوان اشراف گاه، ورسالی را
 سورد بازرسی قرار می دادند. در عهد سلطان سنجر ظاهراً وضع دیوان استیفاء در ناحیه سرو و توابع
 آن، چنان که بایدرضایت بخش نبود. به همین علت برای رسیدگی به وضع سالی آن خطه،
 سردی به نام «زین الدین» در سال پانصد و چهل و سه به مرو گسیل میشود تا مأسورین او، موضع
 سالی رسیدگی کنند و حساب آنجا روشن شود. در فرمان چنین می خوانیم «... دخل و خرج در
 قلم آرد و حسابهای گذشته به احتیاط باز بیند، و اگر چیزی از قلم فرو شده باشد یا خیانتی
 رفته، تدارک آن واجب شناسد. فرمان چنان است که همه جوانب بر احترام و اعزاز و
 اکرام زین الدین مستوفر باشند و کافه و کلاه عمال و متصرفان اسباب و معاملات زعما و

۱. ی. برنلس ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه آرمین پور، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۲۰، به بعد.

۲. همان، ص ۱۸۲. ۳. احق‌الصدور، پیشین، ص ۲۱۷، به بعد.

رعایا، مستوفی نایب زین الدین را دانند... همه‌رای ما بر قلم او دانند...»^۱

همچنین در این منشورنویابت دیوان اشراف‌گرگان یا جرجان در عهد سنجر به خواجه عمید الدین واگذار شده.

و از او خواسته‌اند که بر دخل و خرج وقوف یابد و نقیر و قطمیر از قلم فرو نگذارد و محصول و مصروف به تفصیل و نسخت آن به دیوان اشراف فرستد... فرمان چنان است که «عمال و متصرفان گرگان دام تمکینهم بر توفیر و احترام مستوفر باشیند و بی علم و معرفت او کاری نگذارند و تصرفی نکنند... گماشتگان ترک و تازی که حرمت او سفور دارند و شکر و شکایت سوثر و سموع دارند.»^۲

در کتاب التوسل الی التوسل که در عهد علاء الدین تکش خوارزشاه نوشته شده در منشوری که به نام تاج الدین علی سوجود است، ضمن تعالیم گوناگون چنین می‌خوانیم: ... فرمودیم تا پیوسته سنهیان و جاسوسان به اقصی بلاد آن طرف روانه دارد و همواره از اخبار واردان آن جانب پرسان و از هجوم حوادث ترسان، تا از عقیدت دوستان با خبر و از مکیدت دشمنان بر حذر تواند بود و در کل احوال با شمول استقامت و حصول استقامت طریق تیقت و تحفظ سپرد و ثبات عزم بر تقدیم ابواب حزم از واجبات شعرد تا پیوسته از عواقب غفلت معصوم باشد و به بیداری و هوشیاری سوسوم که ناگاه والعیاذ بالله در مصالح ملک فتی که رتق آن دشوار دست دهد حاصل نیاید، چه تدبیر مصالح و ترتیب سهامات و احتیاط و اندیشه در کارها، آن وقت باید کرد که دستگاه فراخی دارد نه آن گاه که سوزۀ اندیشه به پای خرد تنگ آید و جز بهانه حواله تقدیر، در خزانه و تدبیر نقدی نماند...^۳

حرجی زیدان مینویسد:

«عباسیان در اجرای نقشه خود از جاسوسان و خبرچینان کمک می‌گرفتند. هر یک برای دیگری جاسوس می‌گماشتند. خلیفه برای وزیران و وزیران برای خلیفه، سرداران برای سرداران و هم‌خواه‌ها انتخاب می‌شدند خلفا غالباً برای فرزندان و ولیعهدان خویش جاسوس داشتند، و آنها هم برای خلیفه جاسوسی می‌گماشتند. چنان‌که سرور خادم، برای مأمون نزد هارون جاسوسی می‌کرد جبرائیل بن بختشوع پزشک هارون جاسوس امین بود، حتی برای هارون چنان‌که گفتیم، نفس شماری می‌کردند. همین‌که هارون به بغداد برگشت، جاسوسانی بر عمویش ابراهیم گماشت که تمام گفته‌های او را شوخی و جدی، خبر می‌آوردند. پس از وی که دولت عباسی رو به انحطاط رفت، بر شمار جاسوسان، چنان‌که معمول است افزوده‌گشت. خلیفه‌ها بر وزیران و وزیران بر خلیفه، و هر دو بر والیان مأمورینی می‌گماشتند که به نام اصحاب برید (خبرچینان) مشهور بودند. از آن گذشته، کنیزان و غلامان و خدمتگزاران و سازندگان و نوازندگان و غیره نیز جاسوسی می‌کردند. زیرا دستگاه دولتی رو به فساد و انحطاط می‌رفت و هر یک از دیگری بیم داشت، تا آنجا که مأمون برای هر یک از مأمورین خود یک یا چند جاسوس گماشته

۱. اسناد تاریخی، قاضی، پیشین، ص ۴۲. ۲. همان، ص ۴۰.

۳. التوسل الی التوسل، به تصحیح احمد بهمنیار، پیشین، ص ۴۱.

بود و از هر گناهی جز سه گناه یعنی تعرض به ناسوس و اسباب چینی برای اسور کشور و کشف اسرار، صرف نظر می‌کرد. ولی سر تکبیر آن سه گناه را به سختی کیفر می‌داد، در نتیجه این سیاست... هنوز هم کسی نتوانسته است که با ذکر سند علت سقوط برسیان را ثابت کند، و آنچه گفته شده از روی حدیث است...^۱ نه تنها در جهان اسلامی، بلکه در تمدنهای قدیم غرب از جمله در امپراتوری روم نیز جاسوسان نقش مهمی داشتند.

گیبون سورخ ناسدار، ضمن توصیف وقایع مربوط به سالهای ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلادی از نقش جاسوسان در امپراتوری روم سخن می‌گوید و می‌نویسد «پس از آن که شبکه راههای ارتباطی کشور اصلاح شد، پیکهای امپراتور از قدرت خود سوء استفاده کردند. مردم آنها را دیدگان شهریار و آلت تنبیه خلق نامیدند. در دوره زمامداران ضعیف النفس، عده این پیکها به رقم شکفت انگیز ده هزار نفر رسید. آنها می‌توانستند هریکناهی را که چشم ایشان را برانگیخته یاقق- السکوت کافی نپرداخته بود، به خاک سیاه بنشانند و هر یک از رعایا در وحشت آن بود که او را از دور افتاده‌ترین نقاط سوریه یا بریتانیا باغل و زنجیر به دربار میلان یا قسطنطنیه گسیل دارند تا در آنجا در مقام مدافعه از جان و مال خویش به اتهامات این خبر چینیان بداندیش که از هرگزندی مصون بودند پاسخ گوید...» گیبون در جای دیگر می‌نویسد: «لشکر عظیمی از جاسوسان و سخن چینیان و مباشران که با مرکب استاتیوس برای آسایش خاطر یک نفر، در برهم زدن آدامش خاطر میلیونها، استخدام شده بودند، به فرمان جانشین کریم الطبع وی (ژولیان) از کار برکنار شدند.»^۲

چنانکه گفتیم در دستگاه خلافت اموی و عباسی نیز بازار اشراف و جاسوسی رواجی تمام داشت. عبدالحمید، پیشنهاد مروان را با حیثیت اجتماعی خود معارض دید: مسعودی می‌نویسد: «وقتی مروان از زوال دولت بنی امیه اطمینان یافت، به عبدالحمید دبیر خود گفت: لازم است که با دشمن من نزدیک شوی و وانمایی که به من خیانت کرده‌ای، چون به ادب تو علاقه دارند و به نویسندگی تو محتاجند، نسبت به تو بدگمانی نخواهند کرد. اگر توانستی مرا در زندگی فایده رسانی و گرنه از پس سرگم، زن و فرزندم را حمایت کنی. عبدالحمید گفت: این که می‌گویی برای تو سودمند، اما برای من قبیح است. من صبر می‌کنم تا خدا فیروزی بیارد، یا با تو کوشته شوم. و شعری خواند که مضمون آن چنین است: وفا در دل داشته باشم و خیانت نمودار کنم پس چه عذری خواهم داشت که مردم به ظاهر بپذیرند؟»^۳

علی بن یعقوب حکایت می‌کند که مهدی خلیفه یکبار سرا نزد خود فرا خواند. قصر خلیفه سخت با شکوه بود و کنیزک بسیار زیبایی در مجلس او بود، خلیفه پرسید ای یعقوب این مجلس را چون می‌بینی؟ من زبان به مدح گشودم. خلیفه گفت «این مجلس را با فرش و اوانی و این کنیزک به تو بخشیدم» من از وی سپاسگزاری کردم. آن گاه گفت: «سرا به تو حاجتی است». گفتم فرمان بردارم سپس گفت: دست بر سر من نه و سوگند بخور به سوجوب فرموده، عمل نمایی، قسم یاد کردم. چون مطمئن شد، صد هزار درهم دیگر

۱. جرجی زبدان، تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ۴۳، ص ۲۰.

۲. تاریخ گیبون، پیشین، ص ۲۶۸ و ۲۴۱. ۳. مروج الذهب، پیشین، ۲۳، ص ۲۵۲.

به من داد و گفت: «فلان علوی را می‌خواهم از میان برگیری و سرا از دغدغه مخالفت او بازرهائی» فرمان داد تا علوی را به من سپردند و کنیزک و آنچه به من بخشیده بود به خانه بردم و علوی را پیش خود طلبیده باوی در تکلم آمدم. و الحق سردی دیدم که از وی خردمندتر و نیکوسخن‌تر ندیده بودم. در اثنای محاوره با من گفت: «ای یعقوب من سردی‌ام از فرزندان دختر پیغمبر (ص)، تو رواسی داری که فردای قیامت به خون ما مأخوذ باشی؟» گفتم «لا والله، اما بگوی که چه می‌باید کرد؟» گفت آن که با من نکویی کنی و سرا به جایی گسیل فرمایی که از خوف جان ایمن شوم... پس از پایان مواضعه، علوی با دو رفیق خود به محلی روان شدند. آن کنیزک زیبا که به ساسوریت جاسوسی به منزل یعقوب آمده بود، مآوقع را به خلیفه اعلام کرد. روز دیگر خلیفه یعقوب را فرا خواند و گفت: «ساسوریت خود را انجام دادی؟» وی گفت: «بلی.» آن‌گاه خلیفه گفت: «ای غلام سردمی را که در این خانه‌اند، بیرون آر!» غلام در خانه گشاده علوی و دو رفیق او را نزد من آوردند و من متحیر شده از پای در افتادم.

بطوری که دیدیم، در آغاز جنبش اسلامی پیشوای اسلام برای وقوف از فعالیت‌های سیاسی و نظامی مخالفین خود، به خصوص قوم قریش، همواره یک یا چند تن از مؤمنین و دوستان وفادار خود را به قصد جاسوسی نزد مخالفین می‌فرستاد و از نقشه‌ها و تدابیر مخالفین خود قبلاً، با خبر می‌شد و برای خنثی کردن نقشه آنها تلاش و اقدام می‌نمود. استفاده از جاسوسان در دوره‌های بعد، یعنی در عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز دوام یافت. به عنوان نمونه حکایت زیر را که منسوب به عهد عباسیان است، ذیلاً نقل می‌کنیم:

گدایی که جاسوسی می‌کرد: «قاسم بن عبدالله وزیر معتضد که سردی‌کاردان و عالم بود، به شراب و لهو و لعب علاقه فراوان داشت و می‌کوشید تا از مجالس عیش و نوش او احدی با خبر نشود. یکبار از نیم روز تا نیم شب با کنیزان و مطربان به لهو و شراب مشغول شد. چون صبح زود نزد خلیفه رفت، معتضد به او گفت: یا قاسم کجا بودی؟ اگر ما را در خلوت شریک خلوت خود دانستی و در پوشیدن جامه‌های رنگین و نوشیدن جاسهای سنگین یار و همکار ساختی، شایستی. قاسم زمین ادب بوسید و صورت حال از او پوشید. ولی از این که خلیفه به جزئیات زندگی او وقوف دارد سخت نگران و ناراحت شد و با خود گفت: بی‌شک خلیفه از منافع و مداخل من نیز با خبر است. پس در مقام کشف موضوع برآمد و صاحب خبر خود را فرا خوانده و آنچه بیان او و خلیفه رفته بود برای او شرح داد و از او خواست که در مقام کشف موضوع برآید. صاحب خبر پس از مطالعه و تفکر بسیار، روز دیگر قبل از همه به درگاه قاسم آمد. با این که هنوز در خانه باز نشده بود، ملاحظه کرد شخصی در لباس گدایان بر در خانه نشسته. همین که در را گشادند، وی به داخل خانه رفت و دربانان گرد او جمع شدند و با او شوخی وجدی مطالبی در میان نهادند. صاحب‌خبر از این گدا مظنون شد و خود را به چیز دیگری مشغول کرد و در نهان به گفتگوهای او با پرده‌داران و حواشی و خدام مطبخیان و غلامان گوش داد و از آنان پرسید که این مرد کیست؟ آنان گفتند: ... سردی‌اسین و درویش و ابله است، به سراها در رود و با او مطایبه کنند و او را صدقه دهند و سبب معاش او این باشد. بر

پی او رنتم تا آن که به مطبخ در رفت. هم بر آن قاعده پرسیدن گرفت که دوش چگونه طعام پختند؟ و چه وقت خورده شد؟ و با که خورده‌اند؟ و وزیر از کدام بیشتر خورد؟ مطبخیان و غلامان با او مطایبه می‌کردند و مباسطت می‌نمودند. سپس وی با سرایدار و اتباع او تحویلدار و صاحب‌المخزن گفتگویی کند و می‌پرسد... دیروز وزیر چه پوشیده و چه بخشیده و در خزاین چه آورده و چه بیرون برده‌اند؟ و از آنجا برای دیوان و مجلس کتاب آمد و صدقه خواستن گرفت و استماع می‌نمود که کتاب چه کار می‌کنند و چه می‌گویند؟ و با غلامان و کودکان و جوانان که آنجا ایستاده بودند، همان مطایبه آغاز نهاد و هر یک او را صدقه می‌دادند و با وی بازی می‌کردند، و در میان سزاح و ملاحبت از هر یک احوال جدا می‌پرسید. چون به همه مواضع رسید و به همه حالها مطلع گردید، بازگشت که برود.

صاحب‌خبر می‌گوید قبل از آن که درویش راه منزل خود را پیش گیرد، او را گرفتیم و به‌خانه بردم و او را حبس کردم و جریان را به وزیر گفتم. وزیر او را نزد خود خواند و با تهدید و تطمیع از او خواست که حقیقت اسر را بیان کند. درویش از او اسان خواست، چون وزیرمان دادگدای دروغین حقیقت را بیان کرد و گفت سردی متمول هستیم که به‌سوجب دستور معتضد، سأمور تفتیش وضع تو هستیم و هر ماه از این بابت از معتضد پنجاه هزار دینار می‌گیرم، و برای آن که موضوع بر همه پوشیده باشد، در لباس فقرا در کاروانسرای منزل گزیده‌ام و خود را سرریض و بیمار جلوه می‌دهم. و با این قیافه ساختگی به‌منزل تو می‌آسم و پس از کسب اطلاعات لازم باز می‌گشتم و آنچه دیده و شنیده بودم می‌نوشتم و به‌وسیله یکی از خادمان نزد معتضد می‌فرستادم...»^۱

نظام‌الملک برای اینکه سلجوقیان را به ایجاد سازمانهای جاسوسی تشویق کند، می‌نویسد: سلطان محمود برای اطلاع از اوضاع مملکت، هر ماه عده‌ای جاسوس می‌فرستاد. سپس می‌گوید: از قدیم باز این ترتیب پادشاهان نگاه داشته‌اند، الا آل سلجوق، که در این معنی دل نبسته‌اند و کم فرموده‌اند. خواجه در فصل سیزدهم کتاب خود، اهمیت و ارزش جاسوسان را بدین نحو بیان می‌کند: «باید به‌همه اطراف همیشه جاسوسان را بر سبیل بازگذاشتن و میلاحان و صوفیان و دارو فروشان فرستد، و هر چه می‌شنوند خبر می‌آورند... چه بسیار وقت بوده است که والیان... و اسرا سر عصبیان و مخالفت داشته‌اند... و چون جاسوسی برسیده و پادشاه را خبر داده، در وقت پادشاه تاختن برده و فتنه ایشان فرو شده است.»^۲

در فصل دیگر نظام‌الملک مقاصد اساسی سفرا و نمایندگان را به این ترتیب بیان می‌کند: و بپایند دانست که پادشاهان که به یکدیگر (سول فرستند، نه مقصود همه آن نامه و پیغام باشد... بلکه خواهند که بدانند احوال راهها و عقبه‌ها (یعنی گردنه‌ها) و آبها... چگونه است، و علف کجا باشد و کجا نباشد و لشکر آن ملک چندان است و آلت و عدت به‌چه اندازه است... و خلق و سیرت و احسان و دیدار و کوشش و کردار و بخشش و ظلم و عدل او چگونه است؟ و پیر است یا جوان، عالم است یا جاهل، ولایتش خراب است یا آبادان، لشکر خشنود است یا نه، رعیتش توانگر است یا درویش، و در کارها بیدار است یا غافل، وزیرش کافی است

یا نه؟... تا اگر وقتی او را به دست آرند و با او مخالفتی ورزند، تدبیر کار او... بدانند. در فصل بیست و یکم، نظام الملک تاکید می کند که همواره در احوال سفر او نمایندگانی که از اطراف می آیند، دقت نمایند و خبر دهند که این کیست و از کجا می آید و چند سوار و پیاده اند و به چه کاری آیند و ستمدی با ایشان ناسزد کنند و چون بازگردند هم، برین مثال روند...^۱

نظام الملک در فصل دهم سیاستنامه می نویسد: واجب است پادشاه را از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن، و اندک و بسیار آنچه رود دانستن. و اگر نه چنین کند، عیب باشد و بر غفلت و ستمکاری حمل کنند، و گویند فساد و دست درازی که در مملکت می رود، پادشاه می داند یا نمی داند. اگر می داند و آن را تدارک و منع نمی کند، آن است که همچون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است. و اگر نمی داند، پس غافل است و کم دان... همه پادشاهان به صاحب برید خبر تازه داشته اند تا آنچه می رفت از خیر و شر از آن با خبر شوند... تا دیگران بدانسته اند که پادشاه بیدار و به همه جای کار آگاهان گماشته و ظالمان را دست ظلم کوتاه کرده و مردمان در امن اند و در سایه عدل به کسب معاش و عمارت مشغول باشند. لیکن این کار نازکست و با غایله. باید که این کار با دست و زبان و قلم کسانی باشد که بر ایشان هیچ گمانی بد نبود و به غرض خویش مشغول نباشند که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است و ایشان از قبل پادشاه باشند و نه از قبل کس دیگر. سزد و مشا هره ایشان باید که سهیابا باشد از خزینه تا به فراغ دل حالها می نمایند تا هر حادثه که تازه شود، پادشاه داند... کس را زهره آن نباشد که در پادشاهی عاصی تواند بود یا بد تواند اندیشید که صاحب خبر و منهی گماشتن از عدل و بیداری و قوت رای پادشاه باشد در آبادان کردن مملکت...^۲

راه تحقیق و کشف حقیقت: خواجه در پایان فصل پنجم کتاب خود، طی داستانی به ساسوران مخفی و کسانی که برای کشف حقیقت و تشخیص صحت و سقم شکایتی به محل سیروند، راه کار و طرز عمل را می آسوزد، و به ساسوری که برای رسیدگی به شکایت پیره زنی به آذربایگان می رود، چنین تعلیم می دهد... باید که نفقاتی از خزانه بستانی و به آذربایگان روی و به فلان محلت فرود آیی و بیست روز مقام کنی و بدان مردمان چنان نمایی که سن به طلب غلاسی گریخته آمده ام. پس با هرگونه مردم نشست و برخاست می کنی و با ایشان در آسبزی و در میان سخن به مستی و هشیاری می پرسی که در این محلت شما زنی پیر بود فلان نام، کجا شد! که از او نشان نمی دهد و آن پاره زمین چه کرد؟ بنگر تا هر کس چه می گوید، و نیکه یادگیری و سراز درستی، خبری باز آوری، ترا بدین کار می فرستم...^۳

مأمورین مخفی در محل: خواجه در فصل هفتم کتاب خود برای اطلاع از وضع عمومی هر محل، پیشنهاد می کند که از اشخاص متدین امین و پاک دامن استفاده کنند و از آنها بخواهند که وضع کلی آن شهرستان را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، قضایی و غیره تحت نظر گیرند و جریان کارها، وضع کشاورزان و ارباب سلک و عمال دولتی و محتسب و قاضی شهر و غیره را مورد تفتیش قرار دهند و حکومت مرکزی را از کیفیت اوضاع با خبر سازند. به هر شهری نگاه کنند،

آنجا کیست که او را بر کار دین شفقتی ست، و از ایزد تعالی ترسان است و صاحب غرض نیست، او را بگویند که امانت این شهر و ناحیت در گردن تو کردیم. آنچه ایزد تعالی از ما پرسد از تو پرسیم، باید که حال عامل و قاضی و محتسب و رعایا و خرده و بزرگ می دانی و می پرسی و حقیقت آن معلوم ما گردانی، و در سرو علانیت می نمایی تا آنچه واجب آید ما اندر آن بفرماییم. و اگر کسانی که بدین صفت باشند، استناع کنند و این امانت نپذیرند، ایشان را الزام باید کرد و به اکراه نباید فرمود.^۱

مراقبت از رسولان یا نمایندگان سیاسی: خواجه در فصل بیست و یکم سیاستنامه طرز پذیرایی از نمایندگان سیاسی را بیان، و تأکید می کند که نمایندگان و گماشتگان سرحدها مراقبت نمایند همین که رسولی آمد به وسیله سواران، ورود رسول و همراهان او و آنچه همراه دارند گزارش دهند؛ سعی کنند تا علت مسافرت او را دریابند و در جریان مسافرت، شخص مورد اعتماد را همراه کنند و او را شهر به شهر تا محل مقصود بدرقه کنند.

چنان که گفتیم منهبیان و جاسوسان در ایران چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوران بعد از اسلام نقش سیاسی و اجتماعی سهمی به عهده داشتند، و حتی در دوره سلاجقه، بطوری که اشاره شد، این دیوان ارزش و موقعیت سیاسی خود را تا حدی حفظ کرد، بطوری که نظام الملک در سیاستنامه متذکر شده است، برای حسن جریان امور، به این قبیل مأمورین حقوق کافی می دادند که تحت تأثیر کسی قرار نگیرند. کسی را که بر وی اعتماد تمام است، او را اشرف فرمایند تا آنچه به درگاه رود، او بداند، و به وقتی که خواهد و حاجت افتد، می نماید. و این کس باید که از دست خویش به هر شهر و ناحیتی نایی فرستد سدیدالرای و کوتاه دست، که آنچه رود اندک و بسیار، به علم ایشان باشد؛ نه چنان که به سبب ایشان از مشاخره و مزد باری بر رعیت افتد و به تازگی رنجی حاصل شود. و ایشان را آنچه به کار آید از بیت المال، بدهند تا ایشان به خیانت کردن و رشوت ستدن محتاج نباشند. و این فایده که از راستی کردن ایشان حاصل شود، ده چندان مال باشد که بدیشان دهند به وقت خویش.

عباس اقبال می نویسد: «چون شغل اشرف مستلزم انهاء یا به اصطلاح حالیه دادن (سراپورت یا گزارش) بوده است، زیاد در انظار خوشنما محسوب نمی شده. چنان که باخرزی در همیشه القصر در شرح حال عمید الملک کندری که ابتدا این شغل را داشته، گوید چون طغرل جاسوسی را دون مقام او می دید، او را به ولایت خوارزم منصوب نمود.»^۲

به طور کلی حکومتها و سلاطین لایق و توانا، برای اطلاع از طرز عمل مأموران عالی مقام، به طور نهائی یک نفر را به نام مشرف به محل کار او می فرستادند تا اطلاعاتی از طرز کار او کسب کند و به شاه و دستگاه مرکزی گزارش دهد. نظام الملک می نویسد هر که را شغلی بزرگ فرمایید، باید که یکی را بر او مشرف کند، چنان که او نداند، تا پیوسته کردار و احوال او می نماید...

نظام الملک در فصل چهارم و نهم کتاب خود از خزاین و ذخایر مالی دولت سخن می گوید و می نویسد که پادشاهان همیشه دو خزینه داشتند، یکی خزینه اصلی و دیگری خزینه

خرج. و همیشه وجوه ضروری را از خزینۀ خرج بر می‌داشتند و کمتر از خزینۀ اصل. و مالی که حاصل می‌شد بیشتر به خزینۀ اصل بودی و کمتر بخزینۀ خرج، و تا ضرورتی نبودی از آن خزانه اصل خرج نکردندی. و اگر چیزی بر داشتندی، بر وجه وام برداشتندی و بعد به جای آن نهادندی...^۱ و در فصل پنجاه و یکم کتاب خود تأکید می‌کند که حساب مالیه هر ولایت را بنویسند و به خرج و دخل آن توجه کنند و مخارج زاید را حذف کنند و در هر حال از اسراف و تبذیر خودداری کنند.^۲

دیوان صاحب‌البرید که کمابیش همان اداره پست امروزی است. مهم‌ترین وظیفه‌اش رسانیدن اخبار دولتی بود. این دیوان و دیوان اشراف چنان که گفتیم از طریق جاسوسی و به‌طور مخفی اخبار و اطلاعات مهم را به حکومت مرکزی اعلام می‌کردند.

صاحب‌برید موظف بود مرتباً اخبار مهم قلمرو خود را به پایتخت بنویسد و با سریع‌ترین وسایل آن روزی به دربار برساند. اسم وسیله را «برید» می‌گفتند.

در ترجمۀ بلعمی از تاریخ طبری در باره برید آن زمان چنین آمده است:

«رسم برید آن زمان اشتران بودی از منزل به منزل، و به هر منزلی دو شتر بودندی و یکتای خریطه بر آن اشتران بودی، منزل به منزل سخت برانندی، و به هر منزلی کسها بودندی که شتران را نیکو داشته و ایشان را از بیت‌المال اجری و ششاهره همی دادندی. و به خراسان به ایام طاهر بن‌الحسین هم چنین بود تا آن‌گاه که سگزیان (یعنی صفاریان) بیرون آمدندی، رسم پیادگان پدید آوردند و شتران را برگرفتند.»^۳

با آن که در آن ایام وسایل خبری و حمل و نقل بسیار ابتدایی بود، مع‌ذلک مخبرین و جاسوسان و خبرگزاران نقش مهم و مؤثری در مملکت داشتند. حکومت مرکزی به وسیله جاسوسان و عمال خود، همیشه از وضع راهها، قدرت فئودالها، طرز عمل حکمرانان، نحوه کار عمال دیوانی و سائورین استیفاء فقر یا توانایی مردم و دیگر امور اطلاعات لازم را به دست می‌آورد. پیکهای پیاده یا اسبان مجهزی که برای این منظور تربیت کرده بودند، اخبار مهم را در کوتاه‌ترین مدت به دولت مرکزی می‌رسانیدند.

در تاریخ گردیزی ضمن توصیف احوال عمرو بن لیث می‌نویسد: «و همیشه سنهیان داشته بر هر سالاری و سرهنگی و بهتری تا از احوال او همه واقف بودی.»

گاه جاسوسان با تغییر لباس و وضع ظاهری خود برای انجام مأموریت به محلی گسیل می‌شدند. بیهقی می‌نویسد: «در دوره مسعود کفشگری را به گذر آسوی برگرفتند، متهم گونه‌مطالبت کردند، مقر آمد که جاسوس بغراخان است، در نزدیک ترکمانان می‌رود و نامه‌ها دارد به سوی ایشان و جایی پنهان کرده است. او را به درگاه فرستادند، استادم بونصر با وی خالی کرد، (یعنی خلوت کرد) و احوال تفحص کرد، او معترف شد و آلت کفشدوزان از توبره بیرون کرد و میان چوبها تهی کرده بود و ملطفه‌های خرد (یعنی نامه‌های کوچک) آنجا نهاده پس به

۱. میاستناعه، به‌اهتمام قزوینی، پیشین، ص ۲۴۴.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. تاریخ خاندان طاهری، پیشین، ص ۲۲۲.

تراشه چوب آن را استوار کرد و رنگ چوب گون کرده بود تا به جای نیارند.^۱

بار تولد محقق شوروی در پیرامون شغل صاحب برید چنین می نویسد:

«چنان که می دانیم، پست و چاپار در مشرق زمین فقط برای رفع حوایج دولت وجود داشته. در مورد ماسوران پستی (به جای اصطلاح «صاحب برید» به اصطلاح «صاحب خبر» و «منهی» نیز برمی خوریم) آنها وظیفه دار بودند که اخبار مهم را از پایتخت به ایالات برسانند و درباره همه اعمال ماسوران محلی گزارش دهند. اصولاً ماسوران پستی، دیوان و اداره خاصی را تشکیل می دادند و سطح حکام و ولات نواحی نبودند. در عهد سامانیان حکم دولت مرکزی هنوز چنان نافذ بود که ماسوران سزبور قادر بودند گزارشهای صحیح و مستقلی، حتی درباره اعمال مقتدرترین امیران نواحی، یعنی حکام و ولات خراسان، به مرکز ارسال دارند. ولی هم در عهد غزنویان، گاه ماسوران به ناچار از طریق پست (رسمی) گزارشهایی را که به میل حاکم و والی نوشته شده بود، ارسال داشته و برای فرستادن اطلاعات صحیح مربوط به اعمال حاکم، سزبور متوسل به اعزام سوارانی ملبس به لباس سبدل می گشتند»^۲

سواران نامه رسان: برای رسانیدن اخبار فوری از چابک سواران استفاده میکردند بیهقی مینویسد پس از آنکه در اثر سوء سیاست، پای سلجوقیان به خراسان باز شد و خطر آشکار گردید: «دو سوار از آن بوالفضل سوری در رسید، دو اسب از آن دیوسواران فراوی پیش آمدند و خدمت کردند بونصر گفت ایشان را: چه خبر است؟ گفتند از نشابور بدو نیم روز آمده ایم و همه راه، اسب آسوده گرفته... چنانکه نه بروز آسایش بوده نه شب سگر آن مقدار که چیزی خوریم که صاحب دیوان فرمان چنین داد... خواه چه دست از نان بکشید و ایشان را به نان بنشانند و ناسهها بستند و خریطه باز کرد و خواندن گرفت و نیک از جای بشد و سر می جنبانید...»^۳ در جای دیگر بیهقی مینویسد: «... رکابدار پیاده شد و زمین بوسه داد و آن نامه بزرگ را از برعبا بیرون کرد و پیش داشت...»^۴

در کتاب کلیده و دمنه نیز به نقش منهیان اشاره شده است:

«... گفت من ندانم که ایشان چه می گویند لیکن آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به جای آریم...»^۵

فعالیتهای جاسوسی نه تنها قبل از حمله مغول بلکه در قرون بعد نیز در ایران و کشورهای مجاور دوام داشت:

جاسوسی در خانوادهها: رسم گماردن جاسوس در خانوادهها نه تنها در ایران، بلکه در دربار هند نیز معمول بود. ابن بطوطه می نویسد: «پادشاه هند با هر یک از اسرای بزرگ یا کوچک خود، غلامی را ماسورسی کند که همیشه ناظر رفتار او بوده جزئیات اعمال وی را به شاه گزارش دهد. همچنین عده ای از کنیزکان خانه های اسرا و عده ای از زنان رختشو،

۱. تادیک بیهقی، پیشین، ص ۵۲۸. ۲. ترکستان نامه، از ص ۴۹۶ به بعد.

۳. تادیک بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۶۰۹ به بعد. ۴. همان، ص ۲۴.

۵. سرالله منشی، ترجمه کلیده و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۹۳.

برای کار جاسوسی در خدمت سلطان می باشد این گونه زنان، بدون خبر در خانه وارد می شوند و اطلاعاتی از کنیزکان می گیرند و به وسیله رئیس کار آگاهان به سلطان گزارش می دهند...»^۱ آقای دکتر موحد در ملحقات سفرنامه ابن بطوطه برای روشن شدن موضوع، اضافه می کند که: «داستان تشکیلات جاسوسی سلطان محمد تغلق (۶۹۵ - ۷۱۵) در تواریخ نیز منعکس است، فرشته می گوید: مذاکراتیکه اسرا و اعیان دهلی شبها در خانه های خود بازن و فرزند داشتند، سلطان محمد با مباد از آنها مطلع می شد.»^۲

ابن حوقل ضمن ذکر خصوصیات فارس می نویسد: ... حسن بن سرزبان، بندار (پیشکار یا صاحب برید) محمد بن واصل، و پس از او بندار یعقوب ابن لیث بود. و علی بن سرزبان عهده دار دیوان استدراک عمرو بن لیث بود، و در نزد وی به سبب هوشیاری و فضل و دانش در جتی یافت.

در فرهنگهای زبان فارسی لغت بندار به معنای مالک، صاحب برید، سردار قشون، کمرگ چی و ساسور اخذ مالیات از بارها و بنه ها آمده است.

استاد فقید دهخدا در لغت نامه با استناد به منابع گوناگون تاریخی، در تعریف صاحب برید چنین می نویسد: ... آن که وقایع روزانه برای سلطان نویسد، آن که برید ارسال کند برای اعلام آنچه در بلد واقع شده است؛ و صحابت برید در قدیم منصبی بزرگ بوده است که الان آن را روزنامه نگار گویند نرشی گوید:^۳ «و ایشان را یاری داد تا دست سپید جاسگان دراز گشت و غلبه کردند، صاحب برید به خلیفه خیر فرستاد و خلیفه مهدی بود.»^۴

— «پس خیلش را فتلتکین بهشتی، مشرف و صاحب برید کرد.»^۵
«عمال و صاحب بریدان را زهره نبود که حال وی به تماشای باز نمایند.»^۶ آقای مهدی محقق پس از استقصاء و مطالعه دقیق تاریخ بیهقی، در پیرامون دیوان برید چنین می نویسد: دیوان برید از دیوانهای مهم به شمار می رفت، و اسوری که مربوط به حمل نامه ها و نقل پیامها و ارسال اخبار مملکت بود، به وسیله این دیوان انجام می شد. و در منابع اسلامی گاهی از آن تعبیر به «دیوان الخبر و البرید» می کردند... این دیوان دارای اصطلاحاتی خاص بوده است که نویسندگان اسلامی به آن اشاره کرده اند. از جمله قدامه بن جعفر در کتاب الخراج از فروانقین و سوعین و سرتبین؛ و خوارزمی در معانی العلوم از کلمات تجرید، فرائق، سکه؛ اسکدار یاد کرده اند. اصطلاحاتی که بیهقی در باب این دیوان یاد کرده، عبارت است از:

۱) صاحب برید - و ابن بو عبدالله به روزگار وزارت خواجه، صاحب برید بلخ بود و کاری باحشت داشت. صاحب برید عهده دار اسور دیوان برید بود و نامه هایی که حاکی از اوضاع و اخبار مملکت بود، به عنوان او فرستاده می شد. و او بود که در اسرا و اعضای آن دیوان نظارت داشت و آنان را عزل و نصب می نمود.

۲) نایب برید - کسی بوده است که اسور دیوان برید را از طرف صاحب دیوان

۱. سفرنامه ابن بطوطه، پیشین، ص ۵۱۰. ۲. همان، ص ۲۵۰.

۳. حاشیه ترجمه یمینی، چاپ تهران، ص ۳۵۶.

۴. تاریخ بخارا، پیشین، ص ۱۰. ۵. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۱۱۹.

۶. همان، ۳۲۹.

برید اداره می کرده است. «و آن مطلقه ابوالفتح حاتمی نایب برید مرا داد و گفت مهر کن و در خزانه حجت نه.»

(۳) اسکدار — به معنی کیسه محتوی نامه است «دو نامه رقت به اسکدار.»

(۴) خریطه — پس نامه در نوشت و گفت تا در خریطه کردند.

به بارگاه تو مریخ حاجب درگاه به حضرت تو عطار خریطه دارو دبیر

— انوری

(۵) مجمز — یعنی جمازه سوار، و جمازه شتر تندرو است که از آن برای حمل و

نقل نامه‌ها استفاده می شده است. حاجب کدخدای خویش را نزدیک وی فرستاد و پیغام داد که مجمزی رسیده است از هرات با نامه سلطانی:

ستواتر شدست نامه فتح گشته ره بر مرتب و جماز

بیهقی از آن که بر مجمزان ریاست می کند به عنوان «زعیم مجمزان» یاد می کند.

(۶) پیک — دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده اند.

پیک یعنی نامه بر، فرخی گوید:

پیک عزنین نرسیده است که من خبری یابم از دوست مگر

(۷) قاصد مسرع — «و هم در این مدت قاصدان مسرع رسیدند از غزنین، و نامه‌ها

آوردند از امیر یوسف»^۱ چنان که دیدیم از منهی و سنهیان مکرر در تادیخ بیهقی سخن میان آمده است: «... و در آن وقت سلفه‌ها رسید از سنهیان بخارا که علی تکین البته نمی آراسد و ژاژ می خاید و لشکری سازد...»^۲

پیک صلح و عروسی — در ایامی که خان کبیر نصرایلیک و محمود غزنوی در حال

جنگ بودند، ایلیک در تاریکی شب از جیحون گذشت و خود را به لشکرگاه محمود رسانید و به یکی از پرده داران گفت: «به اندرون رو به سلطان بگو که فرستاده ایلیک به رسالت آمده است.»

چون خبر به محمود رسید، او را فرا خواند و گفت: «رسالت خود را بگذار.» گفت: «در خلوت ادا می کنم.» پس از آن که جز محمود و ایلیک کسی باقی نماند، گفت: «ای محمود من فلانم.»

سلطان از شدت سهابت از تخت فرود آمد و یک دیگر را در کنار گرفتند، ایلیک گفت: «ای محمود ما برای جنگ با یکدیگر با نزدیک دوست هزار سوار از دوسوی آمده ایم، و هر دو تن

یک چیز می خواهیم، یا من پیش می برم و یا تو، در هر صورت بسیاری از سردان ما کشته و زنان ما بیوه و کودکان ما یتیم می شوند، و تو فردا پاسخ خدا را چه خواهی داد؟ من آمده ام

و اینک سر من در پیش تست و من در دست توام، هر چه می خواهی با من بکن. و من روز رستاخیز از تو گله نخواهم کرد.» محمود در پای او افتاد و پس برخاست و گفت: «به کدام

نشان باور کنم که تو ایلیکی؟» گفت: «بدین نشان که چون فردا از پیش او بازگردم و با سداد شود، فرستادگان برای سخن گفتن و پیوند زناشویی بستن به جای خلاف و دشمنی نزد تو فرستم

و به جای سواران و لشکریان... کسانی که خواهان دوستی و صلح خواهند بود با یکدیگر

۱. مهدی محقق، «برخی از اصطلاحات دیوانی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، پیشین، ص ۶۱۱.

۲. تادیخ بیهقی، چاپ ادیب، ص ۳۴۲.

روبرو می‌شوند. «! پس از آمدن نمایندگان و تقدیم هدایای فراوان، دوستی و خویشاوندی در میان طرفین استوار شد.

صاحب برید خراسان: در میان کسانی که به مقام صاحب بریدی منصوب و به نقاط مختلف گسیل شده‌اند، عده‌ای انگیزت شمار کاملاً به اهمیت باسوریت خود واقف بوده و از بیان حقایق خودداری نمی‌کرده‌اند. پس از آن که ابوالمظفر جمعی از طرف خواجه بزرگ ابونصر احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی وزیر سلطان مسعود غزنوی، با مقام صاحب بریدی به نیشابور، مرکز خراسان رفت تا اوضاع آن خطه را به خواجه بزرگ اطلاع دهد، وی شجاعانه تعدی و طمعکاری ابوالفضل سوری را نظماً و نثراً به مقامات مسئول اعلام کرد و گفت ادامه این وضع سبب خواهد شد که مردم خراسان برای رهائی از بیدادگریهای این حاکم جورپیشه به ترکمانان سلجوقی روی آورند و در کارها اخلاص عظیم پدید آید. ولی مسعود که شیفته رشوه‌ها و هدایای این مرد فاسد شده بود، به این اندرزها گوش نداد، و بشد آنچه شد. قطعه‌ای از این صاحب برید فاضل و حق‌گو:

اسیرا بسوی خراسان نگر
که سوری همی بند و ساز آورد
اگر دست شومش بمساند دراز
به پیش تو کار دراز آورد
هر آن گله کاورا به سوری دهی
چو چوپان بد، داغ باز آورد

دریبت آخر سراد شاعر چوپان خائنی است که پس از دستبرد و تجاوز به گله مخدوم به قصد فریبکاری و برای تبرئه خود، داغی را که برگوش و صورت گوسفند است به مخدوم خود ارائه می‌دهد تا ثابت کند که گرگ گله او را برده است نه او.

پس از مسعود، شغل خطیر و بسیار مهم صاحب بریدی، بیش از پیش رویه‌ابتنال رفت. بطوری که از تاریخ بیهقی و جوامع الحکایات عوفی و دیگر منابع برمی‌آید، پس از سلطان مسعود، حکومت غزنویان به سرعت راه اقبال می‌سپرد و کسانی که به سریر سلطنت می‌نشستند، هیچ یک اهلیت حکومت و فرمانروایی نداشتند. در فصل نوزدهم از باب سوم جوامع الحکایات عوفی مطالبی است که حکایت از فساد سلطان و اطرافیان او دارد: « در تاریخ ناصری آورده‌اند که در آن وقت که نوبت تخت غزنین به امیر عبدالرشید بن سلطان محمود (۴۴۱-۴۴۴) رسید غلام بیچه‌ای داشت که او را تومان گفتندی، متهور و دون همت بود. اما امیر با وی نیکو بود، او را برکشید و منزلتی رفیع داد، و او در قلع و قمع بزرگان کوشیدن گرفت، و ابوسهل زوزنی را عنایت کرد، تا خواجه دولت و وزیر مملکت عبدالرزاق احمد بنمندی (فرزند احمد بن حسن بنمندی) را مصادره کردند، و برادر خود را که او را مبارک ابراهیمی خواندندی عنایب کرد تا چند شغل از ولایت برشاور (یعنی نیشابور) به وی داد و ساعیان و غمازان را تربیت می‌کرد و بازار شیران و نمانان رواجی تمام یافت که ایشان توفیرات دروغ باز می‌نمودند و ولایات خراب می‌شد و صاحب بریدو منجیان را در مقاطعة آورد و پیش از آن، هیچکس آن عمل را ساطعه نکرده بود. و از جمله فغانان که به غمز و سعایت شهسور بود، کسی بود که او را خطیب کوف خواندندی او را تربیت کرد و نیابت خود را به او داد و او به غمز و سعایت، جهانی خراب کرد... سپس

می نویسد که در نتیجه این سیاستهای غلط، طغرل موقع را مغتنم شمرد «... به غزنین آمد و اسیر عبدالرشید را بکشت و سلک را فروگرفت.»

کبوتران نامه پر: «کبوتران نامه بر از دوره عباسیان مورد توجه بودند، به عقیده پروفیسور هیوبرت، «رازگرایش خلفا به این پست هوایی این بوده که در دوره قرون وسطا راهها چندان امن و آرام نبود و غالباً همراه کاروانها که گاه از دویسه هزار شتر و باربندی فراوان تشکیل می شد، عده کافی افراد و سواران مسلح گسیل می داشتند تا از خطرات احتمالی جلوگیری کنند. با این وضع نامطمئن، خلفا و سیاستمداران آن روزگار در فاصله شهرهای مهم نظیر: دمشق، بصره، بغداد و غیره فرودگاههایی برای کبوتران تعبیه می کردند و به وسیله این کبوتران تربیت شده، اخبار سیاسی و اقتصادی را به اشخاص مورد نظر ابلاغ می کردند. کبوتران پیامبر در آن دوره بهترین وسیله ارتباط و رساندن پیامها به شمار می رفتند. گاه برای اطمینان بیشتر، مطلب را به وسیله دو کبوتر به سحر مورد نظر می رساندند. به این ترتیب که، نامه را بر بال یادم کبوتر می بستند، آن گاه حیوان را غذای کافی می دادند و به سوی مقصد رها می کردند...»^۱

پیکهای معزالدوله: معزالدوله عمدهای پیک داشت که به آنان مقرری گزاف می پرداخت، و آنان اخبار و نامه ها را از جانب معزالدوله به برادرش رکن الدوله در اصفهان یا ری می رساندند و پاسخ آن را می آوردند. فضل و سرعوش سرآمد آن پیکها بودند. می توانستند روزانه چهل و چند فرسنگ طی مسافت کنند.^۲

هنهیان آل بویه اغلب از دانشمندان زمان بودند تا پادشاه بتواند به گزارش آنان اطمینان پیدا نماید. مثلاً منهی رکن الدوله در خراسان ابی واقد کرایس بود که در بحث و سخن گفتن، صاحب بن عباد یساری مقاومت با او را نداشت. عضدالدوله نیز همه جا خبرگزاران بصیر داشت. چون به او خبر دادند که چندتن از فرمانروایان و رؤسای قبایل با هم نزدیک شده اند، بر آن شد که بین آنان تفرقه اندازد. یک بار محمد بن احمد را که در تقلید از خطوط مختلف استاد بود، بر آن داشت که از طرف فرمانروایان و شیوخ، نامه هایی بنویسد و بین فتنه گران جدایی اندازد. و در اعمال و رفتار ساسورین خود به وسیله بازرسان اعزاسی نظارت می کرد.^۳

منهیان محمد شاه در کرمان: در تاریخ سلاجقه کرمان در شرح حال محمد شاه می خوانیم که وی «... در شهر صاحب خبران گذاشت تا دقایق خیر و شر... انهای رای او کردند و ندساء حضرت راقضاة و ائمه اکابر اختیار فرمود و حواشی و خدام... زهره آن نداشتند که در خدمت او سحر سکوت از حقه نطق بر دارند...»^۴

منهیان و جاسوسان نه تنها در دستگاه حکومتهای شرقی و ایرانی نقش بسیار مهمی داشتند، بلکه متصدیان دیوان صاحب البرید در جهان اسلامی نیز مورد توجه مخصوص خلفا بودند. در دوره تمدن اسلامی، برید به دستگاه پست و ارتباطات و اطلاعات و نیز به معنی چاپار و اسب چاپار و قاصد یا پیک اطلاق می شده است. معاویه برای ایجاد سرعت بین مرکز خلافت و ولایات مختلف، به ایجاد برید همت گماشت، و بعد از او، امویان و عباسیان در توسعه و

۱. مجله هنر و مردم، اسفند ۱۳۵۰، ص ۴۹ (ترجمه شبکه از نظام البرید، سمداری).

۲. شاهنشاهی عضدالدوله، پیشین، ص ۱۲۷ (نقل از ابن اثیر، ص ۷۳، ص ۲۲).

۳. همان، ص ۱۰۵ (نقل از ابن اثیر، ص ۷۳، ص ۱۰۶). ۴. تاریخ سلاجقه کرمان، پیشین، ص ۳۵.

تکمیل سازمان او کوشیدند. رئیس این دیوان چه در ممالک اسلامی و چه در ایران، همیشه شخص مورد اعتماد و از محرمان دستگاه حکومت بود و صاحب برید خوانده می‌شد. ابن خلکان می‌نویسد: «چون مدتی فضل در خراسان اقامت کرد، از طرف صاحب برید نامه‌ای به رشید در باب فضل رسید. یحیی درین هنگام در پیش خلیفه نشسته، و مضمون نامه چنین بود: فضل پیوسته به صید و شکار و لهو و لعب و عیش و طرب می‌پردازد و مشاغل سزبور، وی را از التفات و توجه به حال رعایا و برایا باز می‌دارد. رشید چون نامه را بخواند به طرف یحیی انداخت و گفت ای پدر، نامه را بخوان و به‌وی بگوئیس که از این کارها باز ایستد. یحیی در پشت نامه توقیع کرد:

فرزند من، خداوند ترا از بلا و گزند محفوظ دارد و مرا به وجود تو محفوظ سازد. اخبار اشتغال تو به صید و شکار و سزاوت و مداومت بلذات و شهوات به امیرالمؤمنین رسیده که این‌گونه امور تو را از نظر والتفات به کار جمهور باز داشته است... چون نامه به فضل رسید از مسجد خارج نشد مگر آن که از عمل خود متصرف گردید.»^۱ اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان از نقش حساس و مهم منبیهان و جاسوسان در سراسر کشور سخن می‌گوید و می‌نویسد: «شهنشاه منبیهان و جواسیس بر گماشت بر اهل ممالک، مردم جمله ازین هراسان و متحیر شدند، ازین معنی اهل براءت و سلامت را هیچ خوف نیست که عیون و منهی پادشاه را تا مصالح و مطیع و عالم وزاهد در دنیا بودند نشاید گماشت... جهالت پادشاه دبی خبر بودن از احوال مردم دبی است از فساد...»^۲ دیوان برید در عهد مغول: چنگیزخان فرمان داد، که در کنار جاده‌های سهم قلمرو وی ایستگاههای پست «پام» در فواصلی که سوارکاران معمولاً ظرف یک روز طی می‌کنند ساخته شود. و افرادی مأمور اداره این ایستگاهها گردند، در ایستگاه تعدادی اسب (تا بیست رأس) برای ایلچیان حاضر باشد. این ایستگاههای پست در هر استان تحت نظر «نایب» و در سراسر مملکت تحت نظر صاحب دیوان بود.

او کتای پس از دومین قوریلتای، ایستگاه پست را توسعه و فرمان داد که ایستگاههای تقویتی در بین راه بنا گردد. و به منظور برقراری رابطه دائم با شاهزادگان خاندان سلطنت، اسیری را متصدی این کار کرد. برای حفظ رابطه میان ختای و قراقودم پست اختصاصی قالدین پام برای قآن موجود بود.

اما به زودی از این دستگاه نیز سوء استفاده شد و منکو خود را ناگزیر دید که بازرگانان را از استفاده سازمان پست دولت منع کند... او به ایلچیان فرمان داد که تنها به نقاطی که مأموریت یافته‌اند بروند و در آنجا نیز تنها انتظار دریافت سواحب حق خود را داشته باشند. هلاکو نقاطی را که در آن ایستگاه پست وجود داشت، از پرداخت مالیات معاف کرد. اما در مقابل ساکنان آن را موظف نمود که مخارج ایستگاههای پستی را بپردازند و از رهگذران مغول پذیرایی نمایند. جاده‌های پستی در قلمرو ایلخانان رویهم رفته جاده‌هایی بود که مسافران نیز آن را طی می‌کردند، و در دورانیهای پیشین نیز مورد استفاده بوده است... با وجود تمام کوششها، وضع دستگاه پست در فرمانروایی ایلخانان بهتر از سازمانهای دیگر بود، گرچه مبالغ هنگفتی پول

۱. اخبار براهکه، به اهتمام میرزا عبدالعظیم خان کرکابی، ص ۱۷۳ و ۱۷۴، (روضه الصفا)، بهمن، ۱۳۳۱، ص ۴۳۵.

۲. تاریخ طبرستان، با اهتمام اقبال آشتیانی، ص ۲۷.